گزارش «جوان» از ماندگارترین لحظات زندگی ۶ فرمانده بزرگی که در اسفند ماه به شهادت رسیدند

پروانگی به وقت آخرین ماه سال

■ احمد محمدتبریزی

ماه اسفند برای بچه‌های جنگ چیزی فراتر از یک ماه با اعدادی معین به حساب می‌آید. اسفند برای فرماندهان و رزمندگان یادآور خاطراتی سرخ از پرکشیدن یارانشان است. ماه عاشق شدن و پروانگی کردن برای رسیدن به لقاء الله. ماهی که شاهد وقوع عملیات‌های مهم و تأثیر گذاری است. ماهی که در آن رزمنده‌ها روزهای سخت عملیات را که با آخرین روزهای سال گره خورده بود با سربلندی پشت سر می‌گذاشتند. خیبر، بدر، بخشی از والفجر ۸ و مراحلی از کربلای ۵ در اسفند ماه به وقوع پیوستند. این عملیات‌ها هر چند با دلاوری فرماندهان لشکرها و تیپ‌ها وزن جبهه‌ها را به سود ما تغییر می‌داد ولی شهادتشان زمین را از وجودشان محروم می‌کرد. زمین در نبود بزرگمردان سبک‌تر از قبل می‌شد. اسفند در کنار شهادت فرماندهان نام آشنایی چون همت، باکری، خرازی و برونسی، چهره‌های شاخص دیگری همانند حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله میثمی، اسماعیل دقایقی، هاشم اعتمادی، محمدعلی شاهمرادی، حاج قاسم میرحسینی، محمد فرومندی، حاج کاظم رستگار، علی هاشمی، امیر حاج امینی، اکبر زجاجی و شهید سلیمان یدکام را از ما گرفت. در ادامه بخش‌هایی ماندگار از زندگی شش فرمانده بزرگ دفاع مقدس که در اسفندماه به شهادت رسیدند را می‌خوانید.

محمدابراهیم همت

فرمانده لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص)

تاریخ شهادت: ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ - عملیات خیبر

شهید همت از سرشناس‌ترین و بلندآوازه‌ترین فرماندهان دوران دفاع مقدس به شمار می‌رود. سید مرتضی آوینی در رثای حاج ابراهیم همت گفته بودند که این سردار فاتح خیبر، قلعه قلب مرا نیز فتح کرده است. سراسر حضور این معلم اخلاق در جبهه‌ها مملو از لحظات ماندگار است. پدر شهید پاکی و خلوص قلبی پسرش را چنین بیان می‌کند: «محمدابراهیم از سن ۱۰ سالگی تا لحظه شهادت در تمام فراز و نشیبهای سیاسی و نظامی، هرگز نمازش ترک نشد. روزی از یک سفر طولانی و خسته‌کننده به منزل بازگشت. پس از استراحت مختصر، شب فرا رسید. ابراهیم آن شب را با همه خستگی‌هایش تا پگاه، به نماز و نیایش ایستاد و وقتی مادرش او را به استراحت سفارش نمود، گفت: «مادر! حال عجیبی داشتم. ای کاش به سراغم نمی‌آمدی و آن حالت زیبای روحانی را از من نمی‌گرفتی.»

شهید همت در جریان عملیات خیبر در جمع رزمندگان می‌گوید: «باید مقاومت کرده و مانع از بازپس‌گیری مناطق تصرف شده، توسط دشمن شد. یا همه اینجا شهید می‌شویم و یا جزیره مجنون را نگه می‌داریم.» رزمندگان لشکر نیز با تمام توان در برابر دشمن مردانه ایستادگی کردند. حاجی جلو رفته بود تا وضع جبهه توحید را از نزدیک بررسی کند.

سردار جعفر جهروتی‌زاده چگونگی شهادت حاج ابراهیم همت را در ۱۷ اسفند ۶۲ در عملیات خیبر به زیبایی توصیف می‌کند: در حالی که به عقب برمی‌گشتم در سه راهی چشمم به پیکر شهیدی افتاد که سر در بدن نداشت و یک دست او نیز از بدن قطع شده بود. از روی لباس‌های او متوجه شدم که پیکر مطهر حاج همت است اما از آنجا که شهادت ایشان برایم خیلی دردناک بود همان طور که به عقب می‌آمدم خود را دلداری می‌دادم که نه این جنازه حاج همت نبود. وقتی به قرارگاه رسیدم و متوجه شدم که همه دنبال حاجی می‌گردند به ناچار و اگرچه خیلی سخت بود اما پذیرفتم که او شهید شده است.

شهید حاج محمد ابراهیم همت در بخشی از دومین وصیتنامه‌اش این جمله زیبا را به یادگار گذاشته است: خویشتن را در قفس محبوس می‌بینم و می‌خواهم از قفس به درآیم. سیم‌های خاردار مانعند. من از دنیای ظاهر فریب مادیات و همه آنچه که از خدا بازم می‌دارد متنفرم.

حمید باکری

جانشین لشکر ۳۱ عاشورا

تاریخ شهادت: ۶ اسفند ۱۳۶۲
عملیات خیبر

حمید باکری، برادر مهدی باکری و جانشین لشکر ۳۱ عاشورا یکی از نام‌های جاودان دفاع مقدس است. شرح دلاوری و حماسه‌سازی او در عملیات خیبر و نحوه شهادتش به یکی از بخش‌های ماندگار جنگ تبدیل شده است. در رابطه با تزکیه نفس و خودشناسی شهید حمید باکری گفتنی‌ها بسیار است. برای همسرش در یادداشتی نوشته بود هرگاه به جبهه می‌روم، به جای گریه بنشین برایم قرآن بخوان! این‌طوری هم خودت آرام می‌گیری، هم من با دل قرص می‌روم. خودشناسی‌اش، آرامش خاصی در مواقع بحرانی به او و اطرافیانش می‌داد. هنگام عملیات‌ها بقیه رزمندگان از دیدن حمید آرامش می‌گرفتند. وجودش یک نعمت بزرگ برای جبهه‌ها بود.

غروب ۳ اسفند ۱۳۶۲ حال و هوای حمید باکری متفاوت‌تر از هر زمان دیگری بود. با بغضی در گلو در حالی که زیر لب نغمه سوزناک کربلا یا کربلا را زمزمه می‌کرد دوستانش را در آغوش کشید و گفت: «برادرانم! این مأموریت که قرار است ان شاءالله انجام دهیم، نامش شهادت است. کسی که عاشق شهادت نیست، نیاید. بقای جامعه اسلامی ما در سایه شهادت، ایثار، تلاش و مقاومت شماست. اگر در چنین شرایطی از خودمان نگذریم و به جهاد نپردازیم، ذلت و انحطاط قطعی خواهد بود.»

شهید احمد کاظمی واقعه شهادت حمید در عمق ۶۰ کیلومتری خاک عراق را اینگونه نقل می‌کند: «دیگر نه نیرویی می‌توانست برسد، نه آتش مقابله داشتیم، نه راهی برای رسیدن مهمات به خط. تصمیم گرفتم بمانم. احساس می‌کردم راه برگشتی هم نیست که خمپاره شصتی آمد خورد کنارمان و دیدم حمید افتاد و دیدم ترکش آمد خورد به گلویش و دیدم خون از سرش جوشید روی خاک دیدم خون راه باز کرد و آمد جلو دیدم دارم صدایش می‌زنم حمید و دیدم خودم هم ترکش خورده‌ام و دیدم بیسیم چی ام آمد خون دستم را دید و اصرار کرد بروم عقب.»

شهید کاظمی به مهدی باکری می‌گوید: «برو جنازه حمید را بردار و بیاور.» مهدی پاسخ می‌دهد: «لازم نیست، بگذار بماند.» شهید کاظمی که فکر می‌کند برادر شهید حرف‌هایش را نشنیده یا یک حدس دیگر زده، دوباره می‌گوید «بگذار بچه‌ها شب بروند حمید را بیاورند. هنوز دیر نشده.» برادر شهید گفت: «این قدر اصرار نکن احمد، یا همه با هم یا هیچ کس.»

حسین خرازی

فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین(ع) اصفهان

تاریخ شهادت: ۸ اسفند ۱۳۶۵ - عملیات کربلای ۵

صورت معصوم، لبی خندان و بدنی که یک دست بیشتر ندارد؛ این پررنگ‌ترین تصویری است که از حسین خرازی در ذهن‌ها نقش بسته است. رهبر انقلاب او را پرچمدار جهاد و شهادت لقب داد. در جریان عملیات خیبر دست راستش را به خدا هدیه کرد. حسین رضایی از همرزمان شهید درباره جانبازی حاج حسین می‌گوید: «دست راست شهید خرازی، سال ۶۲ در عملیات طلائیه بر اثر برخورد ترکش گلوله خمپاره قطع شد و پس از سه ماه دوره درمان بهبود پیدا کرد و مجدداً به لشکر امام حسین(ع) بازگشت و این شهید از زمانی که دستش قطع شد و تا زمانی که به شهادت رسید به هیچ کس اجازه نمی‌داد که کارهایش را انجام بدهد تا جایی که یک بار در مکانی که با هم تنها بودیم به شهید خرازی گفتم من دو دست دارم و تو یک دست، اجازه بده تا لباست را بشویم و در آن لحظه شهید از دست من بسیار ناراحت شد. شهید خرازی احترام خیلی زیادی به نیروهای تحت امر خود قائل بود.»

اکبر نریمانی بیسیم‌چی شهید خرازی لحظه شهادت حسین خرازی را چنین بیان می‌کند: ساعاتی قبل از شهادت خرازی را به قرارگاه فرا خواندند و او در هنگام ترک مقر دعا کرد که خدایا مرگ من را برسان که با این جمله همه را منقلب کرد. شهید خرازی پس از استراحتی فرماندهان را فرا خواند و کالک عملیاتی را پهن کرد و در حال توضیح آن بود و ناگهان خبر رسید که ماشین غذای یکی از گردان‌های خط را زده‌اند. شهید خرازی پس شنیدن این خبر سریعاً بیسیم زد که ماشین غذای دیگری را جایگزین کرده و به خط بفرستند، ماشین غذا به اشتباه به مقر ما آمد و شهید خرازی به سرعت از روی کالک به سوی ورودی سنگر رفت. در این هنگام به سرعت نشستم اما شهید خرازی خم به ابروی خود نیاورد و به همان صورت استوار ایستاد که ناگهان ترکشی از خمپاره از کمر به قلب او اصابت کرد و به شهادت رسید.

شهید خرازی به دیگر رزمندگان اینچنین توصیه می‌کرد: «اگر برای خدا جنگ می‌کنید احتیاج ندارد به من و دیگری گزارش کنید. گزارش را نگه دارید برای قیامت. اگر کار برای خداست گفتنش برای چه؟»

عبدالحسین برونسی

فرمانده تیپ ۱۸ جوادالائمه (ع)

تاریخ شهادت: ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ - عملیات بدر

یار دیرین رهبر انقلاب، یک مبارز خستگی‌ناپذیر و مجاهدی بی‌باک و جسور شخصیتی منحصر به فرد از شهید برونسی ساخته بود. به دلیل رشادت‌های وی و گروهانش در جنگ، رسانه‌های عراقی نیز بارها با غیض از او یاد کرده و صدام برای سر او جایزه تعیین کرده بود. گردان بلال با فرماندهی وی در جریان عملیات والفجر ۳ موفق به تصرف ارتفاعات کله‌قندی و به اسارت گرفتن سرهنگ جاسم یعقوب داماد و پسرخاله صدام گردید.

یکی از همرزمان در رابطه با حال و هوای شهید قبل از شهادت می‌گوید: شهید برونسی روز قبل از عملیات بدر روحیه عجیبی داشت. مدام اشک می‌ریخت، علت را که پرسیدم آقای برونسی گفت: دارم از بچه‌ها خداحافظی می‌کنم چراکه خوابی دیده‌ام. سپس افزود: به صورت امانت برای شما نقل می‌کنم و آن اینکه: در خواب بی‌بی فاطمه زهرا (س) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی، محل شهادت را هم نشان داد. همین چهار راهی که در منطقه عملیاتی بدر (پد) فرود هلی‌کوپتر است و به طرف نفت خانه و جاده آسفالت بصره _ الاماره می‌رود و من در همین چهار راه باید نماز بخوانم تا وقتی که به سوی خدا پرواز کنم و بالاخره نیز این خواب در همان جا و همان وقتی که گفته بود، به زیبایی تعبیر شد. و خود سردار شهید، شهادتین را خواند و بدینگونه عاشقی فرهیخته تا خدا پر کشید. ایشان در بخشی از وصیتنامه‌شان آورده است: «من با چشم باز این را پیموده‌ام و ثابت‌قدم مانده‌ام؛ امیدوارم این قدم‌هایی که در راه خدا برداشته‌ام، خداوند آنها را قبول درگاه خودش قرار دهد و ما را از آتش جهنم نجات دهد.»

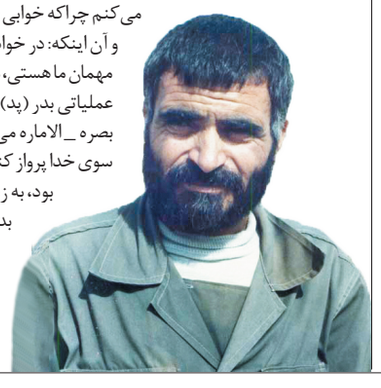

عباس کریمی

فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

تاریخ شهادت: ۲۳ اسفند ۱۳۶۳
عملیات بدر

شهید عباس کریمی در سررسید شخصی و به خط خودش نوشته است: «خصوصیات یک فرمانده به این شرح است: سلامتی جسم و فزونی علم، مشورت با نیروها، سعه صدر و نداشتن حس انتقام، برخورد با افراد تحت فرماندهی از راه ارشاد و موعظه، در کنار همه تاکتیک‌ها، از همه مهم‌تر، فاصله نگرفتن از خداست. فرمانده‌ای که ابتکار عمل نداشته باشد، تسلیم است. ابتکار عمل، سلاح برنده مؤمن است.» و به گواه دوستان و آشنایان تا لحظه شهادت این روحیه را در خودش تقویت کرد. در برابر مشکلات، خونسردی خود را حفظ می‌کرد و در انجام هر کاری توکلش به خدا بود. با آرامش خاطر و امیدواری کامل به نتیجه اقداماتش، وارد عمل می‌شد. صبر و استقامت با او عجین بود و وجودش در بین سربازان امام زمان (عج) مایه دلگرمی و حرکت بود.

با شهادت حاج ابراهیم همت عباس کریمی قهرودی چهارمین فرمانده «لشکر پیاده - مکانیزه ۲۷ محمد رسول الله» شد. یک سال پس از شهادت حاج ابراهیم، لشکر محمد رسول الله پنجمین فرمانده‌اش را در عملیات بدر از دست داد. همرزمان حاج عباس لحظه شهادت فرمانده‌شان را چنین روایت می‌کنند: «در عملیات بدر، حاج عباس پس از سرکشی سنگرهای اطراف، به سنگر دیده‌بانی بازگشت. در یک لحظه با شنیدن صدای مهیبی روی زمین دراز کشیدم خوب دقت کردم تا بدانم گلوله تانک کجا اصابت کرده، خدایا چه می‌بینم؟! توی این سنگر حاج عباس بود! او را از سنگر بیرون کشیدم. ترکشی پشت سرش را متلاشی کرده بود اما چشم‌هایش هنوز نگران بسیجیان بود. او را داخل قایق گذاشته و با سرعت به طرف پست امداد حرکت کردیم. اما دیگر فایده‌ای نداشت همه چیز تمام شد... قایق آرام به طرف اورژانس حرکت کرد در حالیکه حاج عباس با چهره‌ای معصوم در زیر پتو آرمیده بود. پیکر خونی و خیس او را داخل آمبولانس گذاشته و به سمت دوکوهه راه افتادیم و به نیت آخرین وداع، پیکر او را دور زمین صبحگاه طواف داده به سمت تهران حرکت کردیم.»

عباس کریمی در سالروز شهادت حاج همت به او پیوست تا اسفند ماه برای دومین بار در خاطره نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) جاودانه شود.

مهدی باکری

فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا

تاریخ شهادت: ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ - عملیات بدر

مهدی باکری، پاسدار نمونه، فرماندهی فداکار و ایثارگر، خدمتگزاری صادق، صمیمی، مخلص و عاشق حضرت امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی بود. با تمام وجود خود را پیرو خط امام می‌دانست و سعی می‌کرد زندگی‌اش را بر اساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگوار تنظیم کند، با دقت به سخنان حضرت امام(ره) گوش می‌داد، آنها را می‌نوشت و در معرض دید خود قرار می‌داد و آنقدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده‌اش سفارش کرده بود سخنرانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند، متن صحبت را از طریق روزنامه به دست آورند. معتقد بود سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است، باید جلو چشمان ما باشد تا همیشه آنها را ببینیم و از یاد نبریم.

حجت‌الاسلام والمسلمین شهید محلاتی در مورد شهید باکری اظهار می‌دارد: وی نمونه و مظهر غضب خدا در برابر دشمنان خدا و اسلام بود. خشم و خروشش فقط و فقط برای دشمنان بود و به عنوان فرمانده و باتقوا، الگوی رأفت و محبت در برخورد با زیردستان بود. دوستان و همسنگرانش نقل می‌کنند به همان میزان که به انجام فرایض دینی مقید بود نسبت به مستحبات هم تقید داشت. نیمه‌های شب از خواب بیدار می‌شد و با خدای خود خلوت می‌کرد و نماز شب را با سوز و گداز و گریه می‌خواند. خواندن قرآن از کارهای واجب روزمره‌اش بود و دیگران را نیز به این کار سفارش می‌کرد.

در عملیات خیبر به مهدی باکری خبر داده شد که برادرت کشته شده است و می‌خواهیم پیکرش را برگردانیم، ولی مهدی اجازه نداد و از پشت بی‌سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد: «همه آنها برادرای من هستند اگر تونستید همه را برگردونید حمید را هم بیاورید.» او بعد از درگذشت برادرش با خانواده‌اش تماس گرفت و به آنها گفت: «شهادت حمید یکی از الطاف الهی است که شامل حال خانواده ما شده‌است».

«رضا لطفی» لحظه شهادت آقا مهدی را چنین بیان می‌کند: در یک درگیری شدید با نیروهای بعثی قسمتی از نیروهای ما به عقب برگشت اما خبر رسید که عراقی‌ها به بازماندگان رزمندگان اسلام در آن سوی دجله تیرخلاص می‌زنند. آقا مهدی آماده شد تا به آن سوی دجله حرکت کرده و برای نجات بچه‌ها از محاصره دشمن منطقه را زیر نظر گرفته و نبرد را فرماندهی کند... از مواضع دشمن آتش سنگینی می‌بارید. در طرف ما نیز تنها یک گلوله آر پی جی مانده بود... باید یکی آن منطقه را خاموش می‌کرد که ناگهان آقا مهدی اسلحه را از آرپی‌جی‌انداز گرفت تا خودش تنها گلوله باقیمانده را شلیک کند. به محض بلند شدن مهدی برای نشانه‌گیری، ناگهان گلوله شلیک شده از تک‌تیراندازهای دشمن سر مهدی را غرق خون کرده و او از پشت به زمین خورد. پیکر شهید باکری را از زمین بلند کرده و به سرعت در قایق گذاشتم تا به سمت سنگرهای خودی حرکت کنم.

راننده قایق شهید باکری ادامه می‌دهد: آقا مهدی شب و روز نداشت. کم می‌خورد و زیاد کار می‌کرد... شاهد این ادعا هم پیکر نحیف و لاغر او بود که گویی جسم یک نوجوان ۱۵ ساله را به دست گرفته‌ام... قایق را روشن کرده و به سرعت به سمت خاک خودی به راه افتادم اما در حال حرکت به سمت نیروهای خودی، نگاهم به سوی مواضع مشرف به دجله عراقی‌ها افتاد، یک عراقی آر پی جی به دست قایق ما را نشانه رفته بود. در آن لحظه فرمان قایق را با تمام سرعت به طرفی می‌چرخاندم تا از اصابت گلوله شلیک شده در امان بمانیم اما به ناگاه صدای مهیبی شنیده شده و با انفجار قایق، سرنشینان آن به آب پرتاب شدند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۴۱

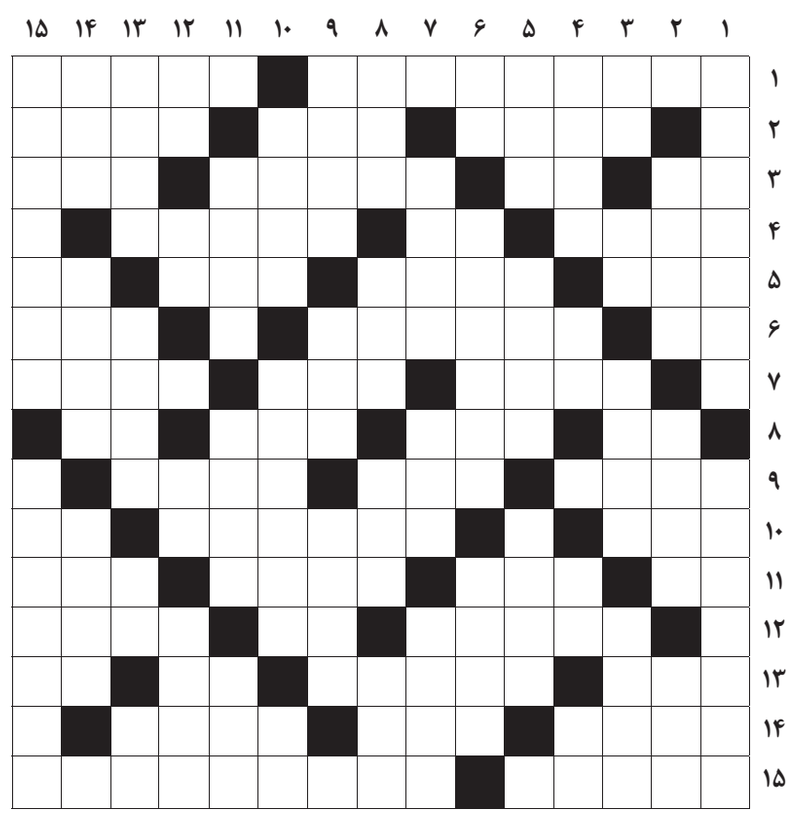

از راست به چپ

■ ۱- نخستین وسیله نقلیه که مسافران را از تهران به شهرری برد ـ از هر دو طرف معامله ممنوع است ■ ۲-واحدی برای قنات و کوه – جای دور افتاده – نخستین شهید صدر اسلام ■ ۳-خاموش فرنگی – کنسرو ماهی – تنظیم کلی موتور با دستگاه الکترونیکی - درجه‌ای در رشته‌های رزمی ■ ۴-گاز تبلیغاتی – ترک استخوان – کوهی مشرف بر سنندج ■ ۵-تکخوانی در موسیقی – جرقه آتش – پارچه حریر – ام‌الخبائث ■ ۶-حرف خطاب – کلیسای تاریخی پاریس – شیار لوله تفنگ ■ ۷-نوعی زیر انداز – شش – دسته شمشیر ■ ۸-ضمیر انگلیسی – پشت سر – اسلحه‌ای در شمشیربازی – از حروف صدا دار ■ ۹-قاضی ورزشی – صدآذری – سندروم نقص ایمنی اکتسابی ■ ۱۰-روکفشی – زاده خیال و جهان آرمانی سعدی – جلگه و رودی در ایتالیا ■ ۱۱-نقش تئاتری – گناه – پرچم – نخست وزیر اسبق انگلیس ■ ۱۲-بی‌اعتبار – ورق کاغذ – قصاب ■ ۱۳-موی گردن شیر – دیو شاهنامه – پایه و بنیاد – پسوند شباهت ■ ۱۴-شهر تشنه فریب – ناسیونال – قسمت نرم جلوی سرنوزاد ■ ۱۵-سردسیر – کنایه از تکلیف و کار ناگزیری که باید انجام شود

از بالا به پایین

■ ۱-نه پیر نه جوان – تغییر شکل دوزیستان ■ ۲-خاکستری روشن – اتوبوس فضایی – جواب مثبت ■ ۳-بدی – رودی در چین – زینت – مؤذن پیامبر ■ ۴-عبادت کردن – ساز شاکی – پادگان تهران – آش ■ ۵-بدبو – صدای برخورد چیزی به چیز دیگر – اثر گارسیا مارکز ■ ۶-آبادی – آهنگساز و نوازنده پیانوی فقید اهل ایران – استوار ■ ۷-به دنیا آمدن – رود روسیه – زانوی در ■ ۸-گاراژ ماشین آلات سنگین – سگ بیمار – قدرت و توان – زمین آماده برای کشت ■ ۹-حنا – نهی شاعرانه از آمدن – تالار ■ ۱۰-هر چیز مقدسی که نزدیک شدن به آن ممنوع باشد ـ شایع‌ترین بیماری کبدی – رنگ مو ■ ۱۱-ریشه مو – علم ستاره‌شناسی – سرند ■ ۱۲-نوعی ویتامین – سرای مهر – رود آرام – پرده گوش ■ ۱۳-حجاب کامل – نانوا – مخترع تلفن – مرغ می‌رود ■ ۱۴-خمیازه – زمان گذشته – نوعی پارچه ضخیم و خشن ■ ۱۵-ایستگاه بهداشتی – مکان ورزش باستانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۵	۹		
					۶			۷
		۳				۱		۵
	۱		۵		۲			
						۲		
	۵	۸	۷					
		۶					۹	۱
۳				۴				
	۹	۷		۳				

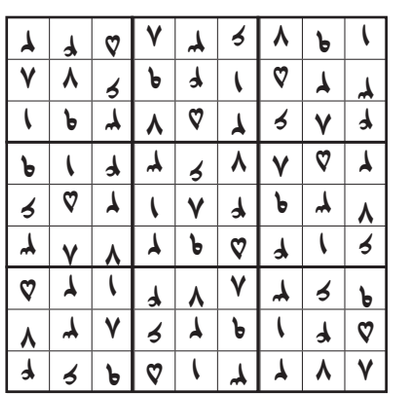

جدول کلمات متقاطع
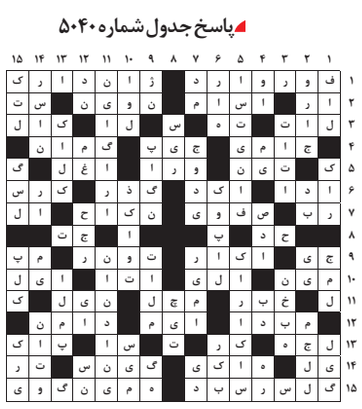
پاسخ جدول شماره ۵۰۴۰